

بدا به حال اُروس، بدا به حال اُروس

<http://www.idiomapersa.com>

قائم مقام فراهانی خطاب به فتحعلی شاه قاجار: " اعلیحضرت چه مبلغ مالیات می گیرد؟"

: " شش کرور."

: " دولت روس چه مبلغ مالیات می گیرد؟"

: " می شنوم ششصد کرور."

قائم مقام عرض کرد: " به قانون حساب، کسی که شش کرور مالیات می گیرد با کسی که ششصد کرور عایدات دارد از در جنگ در نمی آید."

شعری در زبان عربی هست - که ترجمه ی فارسی آن می شود: " در زیر خاکستر، آتش پنهان می بینم، و هر آن نزدیک است که این آتش

شعله ور گردد. اگر این آتش را بزرگان قوم خاموش نکنند، آتش گیره ی بدن های سوخته خواهد بود."

شوربختانه باید بگویم که امروزه چنین آتشی در ایران افروخته شده است و هر آن ممکن است که شعله ور گردد. ولی نباید فراموش کنیم که این بین بار، در تاریخ ایران نیست که چنین آتشی افروخته می شود، بلکه در گذشته هم افروخته شده است و هر بار جز ویرانی برای کشور و مُصیبت و بدبختی برای مردم بی گناه نتیجه ی دیگری نداشته است.

در صد و هشتاد سال پیش هم، چون امروز، نوای شوم جغد جنگ ز هر طرف به گوش می رسید. نا آگاهی و لجبازی های ناشی از جهالت حاکمان آن روز ایران، باعث شده بود که این کشور در میان سه منگنه ی پر قدرت سیاسی گیر بیفتند: روسیه از یک سو؛ و انگلیس و فرانسه از سوی دیگر. هر یک از آن سه قدرت می کوشید با استفاده از موقعیت ژئوپلیتیک (افیایی - سیاسی) ایران جای پای خود در این کشور باز کند.

هنوز از اکتشاف نفت در ایران آن روزگار خبری نبود و قرارداد بهره برداری از معدنی هم با هیچ کشور خارجی به امضا نرسیده بود که بگویم آن سه قدرت، در جستجوی کسب امتیاز های اقتصادی بوده باشند؛ بلکه هر یک از آن ها می خواست تا از ایران پایگاهی بسازد برای از صحنه خارج کردن دیگری و مآلاً، تسلط بر سراسر خاورمیانه.

نیرو های انگلیس از سال ها قبل، خلیج فارس را دور زده و به هندوستان رسیده بودند. ارتش ناپلئون نیز با سی و هشت هزار سرباز از دریای مدیترانه گذشته و در شمال افریقا و سرزمین های غربی خاور میانه () در حال پیشروی بود و می خواست با پیمودن همان راهی که اسکندر مقدونی قرن ها پیش پیموده بود، پس از عبور از ایران خود را به هند برساند و کنترل آن جا را از دست انگلیسی ها خارج سازد. حتی شایع کرده بودند که ناپلئون بناپارت به دین اسلام گرویده است و در یک دست قرآن و در دست دیگر شمشیر دارد.

در آن روز ها هم
ه ی بین المللی مُنتنچ بود و
سرزمین های دور و بر ایران پر از فتنه و آشوب. لی حاکم،
غافل از آنچه که در اطراف مرزها و در منطقه می گذشت؛ غرق در
دریایی از خرافات و موهومات و در دنیایی از دروغ و ریاکاری و

1 - متأسفانه نام شاعر را فراموش کرده ام ولی ی ی ی : ی / یوشک ی کون لها ضرام. ی ها / ی کون وقودها جثت و هام."

عوامفریبی روز می گذرانند.

دوران کوتاهی از بهبودی نسبی در اوضاع اجتماعی ایران، در زمان نادر شاه افشار و کریمخان زند؛ جامعه ی ایران یک بار دیگر به صفویه . عصری که به قول شادروان دکتر عزت الله همایونفر "عصر اختناق، عصر خرافاتی ساختن مردم و عصر پرورش "جهل" " " " " . عصر عقب افتادگی "فکری و معنوی و مذهبی ایران". عصری که در آن جامعه ی ایرانی به گوشه گیری و "پناه می برد".

در همین گیر و دار از نواحی چچن، داغستان و قره باغ امروزی - که قبلاً طبق عهدنامه ی () از ایران جدا شده و به روسیه در آمده بود - خبر رسید: که چه نشسته اید، اسلام در خطر است و در مدارس این جا به بچه های مسلمان درس بی دینی می دهند. باید همتی کرد و به داد برادران دینی شتافت.

در همی ی ی ی
- که قبلاً طبق عهدنامه ی () جدا شده و به یه - ی : که چه نشسته اید ی ی ی ی ی دهند. ی همتی کرد و به داد برادران دینی .

ی نجف هم بر خبر های ی از قفقاز صحه گذاشتند و ی جهاد صادر کردند. بی که طبق آن، هر مسلمانی ی که از جان و مال خود بگذرد و به جبهه ی یی که چشم و دل آخوند ها از آن همه کشتار و خون و خونری ی ده ساله (ی بود و آنان باز هم خون و کشته و معلول و ی داغدار و خانواده های ی خواستند تا به بازار عوامفریبی و جهل و

ی ی ی
ولی در برابر آن دسته از روحانیانی که بر طبل جنگ می کوفتند و " " می ؛ کسانی هم مانند ابوالقاسم قائم مقام فراهانی بودند که از همان آغاز، نه تنها بلکه مخالف هر گونه ماجراجویی بودند که ممکن بود موقعیت ایران را در صحنه ی بین المللی بیشتر به خطر بیندازد و آن را منزوی تر سازد.

2 - کتاب "جای پای شعر در زبان فارسی" - ، تألیف دکتر عزت الله همایونفر؛ چاپ روزنامه نیمروز، بهار

بدا به حال اروس!، بدا به حال اروس!

ی شاه قاجار ملقب و متخلص به " ی کرد. ی پادشاه، نخست توجُّهی به تقاضا های ی ی عهدهنامه ی گلستان خشک نشده بود و فرماندهان نظامی هم دل و دماغ جنگ ی ی شکست خفت بار، روحیه ی ی نگذاشته بود تا بار دی راهی جبهه ها بشوند. ی ی جه ی نجف، آن ها توجُّهی به آن نه در حیطة ی امکان سلطان بود و نه در حدّ توان دریای. خود شاه که بقای سلطنتش را مرهون دعای ی ی ی جهاد را پیش ی انداخت، نه تنها زنان حرم برای ی شدند بلکه ارکان حکومتش هم بی ی اطاعت از فتوای علما - به اکراه و فتحعلی شاه، ناگزیر به دلخواه - برای تهیّه مقدمات جنگی تازه راهی تیریز . مجتهدی هم به نام سید محمّد مجاهد از عراق امروزی به ایران آمد تا از نزدیک و شخصاً بر روند استراتژی جنگ نظارت کند. "این سید محمّد مجاهد وقتی می خواست برای جنگ به طرف سلطانیه برود، وقتی به قزوین می رسد به مسجد بزرگ قزوین می آید تا وضو بگیرد . آبی که وی در آن وضو می گیرد به نظر مردم تبرک می شود، و [] ی ریزند دو ساعته آب استخر بزرگ مسجد جامع قزوین را می برند تا خشک می شود." ولی وقتی سپاهیان ایران شکست خوردند و سید محمّد در جبهه فوت کرد، جنازه اش را شبانه از قزوین عبور می دهند که مبادا مردم بریزند و جنازه اش را تکه تکه کنند .

3 - از مصاحبه دکتر احسان نراقی ی ی ی ی. برنامهء " از شهر خدا تا شهر دنیا: جنگ، تجدد و مدرسه نو"؛ تهیه کننده مهدی ی با همکاری مهدی ی - سه شنبه رف دکنر نراقی ی کنم، زی مسجد شاه تهران شاهد بوده ام که چگونه مؤمنی ی از اقامه ی گرفتند؛ پاهای در دهانشان می ی ی خان ملک ساسانی در کتاب سی ی ی : " ی محمّد از ترس و وحشت اسهال گرفته و مرد"

در تبریز نشستی با حضور فتحعلی شاه برای تصمیم گیری در بار
ی جنگ دوم ایران و روس تشکیل می شود. در آن جلسه که به قول
امروزی ها، جنبه ی " ه ی شورایعالی دفاع" را داشته است،
شاه، شمشیر نادری حمایل می کند و بر تخت می نشیند. فرماندهان قشون،
مقامات عالیرتبه ی مملکتی و حضرات عل
صحیح النسب هم در برابرش طبق تشریفات معمول آن زمان صف می
کشند.



گریه هم می کرد

حاجی میرزا آقاسی به همه فحش می داد و

ی

ی کسانی که اونید

ی . ی . ی

دست راست پادشاه؛ و مقامات کشوری

ی

او هم رعایای . و اگر به عکس هایی
 کنیز ی پی هر جا که شاه ای
 ی متاسفانه آید نامه ای که پروتکل صف ارایی
 ائمه ی ی تا با مراجعه به آن
 ی استقرار صاحبان عمامه های ی را بتوان مُشَخَّص کرد.
 ی به هر حال، در جلسه ی
 کشید از آن صف کشید هایی که ای ی - ی همی
 - ی ی :

صف کشیدند پدر سوخته ها / چشم بر منصب هم دوخته ها

خان ملک ساسانی ی باره، در کتاب سید
 ی ی : " ی آراسته، سران سپاه و رؤسای ی
 آگاه و نا آگاه را جمع کرده، قصد خود را اظهار نمود [ی ی]
 و از آن ها رأی . همه برای ی ی ی ی
 ی ی به جنگ دادند و سخن های
 " "
 برای سلامت ذات اقدس ملوکانه و
 آرزوی دوام و قوام دین مبین، نوبت به اظهار نظر در باره ی جنگ می
 . همه ی کسانی که مورد سؤال قرار می گیرند، بدون استثناء، پس از
 بیان مراتب جا نثاری و ابراز آمادگی برای نوشیدن شربت شهادت، روی
 موافق با جنگ نشان می دهند.

5 - سیاستگران دوره قاجار؛ تألیف خان ملک ساسانی - انتشارات بابک - تهران.

ی شعاری

ی ی
 ی ی همی ی ی که پس از
 ی سخنان هر یک
 ی شاه با هید دست به قبضه ی
 ی ی که حمای کرده بود می
 ی گفته است: "بکشم ای ی ی
 ی!"
 ی : " بدا به حال اروس، بدا به حال
 ی ! (ی به حال روس)" - به جای
 ی " یکا" ی .



انم مقام فراهانی

خان ملک ساسانی ه ی ه ی آن جلسه می
 نویسد: "تنها کسی که در آن مجلس ساکت و مخالف جنگ بود، قائم مقام بود.
 شاه ملتفت سکوت دانا شده، احتمال داد مخالف بوده باشد. از او رأی
 . و جواب شنید: "من مردی دبیر پیشه ام [اهل قلم]، امیران سپاه بیش
 از من در اظهار نظر صلاحیت دارند." ولی شاه به این پاسخ راضی نشده
 و اصرار می کند. در اینجاست که قائم مقام می گوید:
 " اعلیحضرت چه مبلغ مالیات می گیرد؟"
 : " شش کرور".

: " دولت روس چه مبلغ مالیات می گیرد؟"

: " می شنوم ششصد کرور".

قائم مقام عرض کرد: " به قانون حساب، کسی که شش کرور
 مالیات می گیرد با کسی که ششصد کرور عایدات دارد از در جنگ در نمی
 آید."

در پی این اظهار نظر شجاعانه، یک بار دیگر قائم مقام مورد
 غضب قرار می گیرد.

6 - همان منبع

7 - کرور بر وزن غرور = پانصد هزار

8 - "دست پنهان سید ی ی ؛ نوشته ی خان ملک ساسانی صفحه

و عبدالله خان امین الدوله (ه ی طرفداران انگلیس و دیگر هواداران سیاست آن دولت) ... "طوماری از خطا های قائم مقام تهیه کردند." خود عباس میرزا- که قائم مقام سمت وزیری او را به عهده داشت - از این توطئه با خبر بوده ولی چیزی در آن باره به قائم مقام اظهار نکرده و فقط به او گفته بود که در رکاب شاه به تهران برود. قائم مقام پس از رسیدن به تهران و اطلاع از ماهیت ماجرای تبعید خود، قصیده ای گلابیه آمیز در بیت خطاب به عباس میرزا سرود. در این قصیده می گوید:

"ای بخت بد، ای مصاحب جانم،
ای وصل تو گشته اصل حرمانم.
ای بی تو نگشته شام، یک روزم،
وی با تو نرفته شاد یک آتم.
زانسان که سگان به جیفه گرد آیند،
11

ه ی موضوع تبعید خود به تهران و اینکه چرا عباس میرزا، آن مطلب را به طور خصوصی به او نگفته است، می افزاید:
"بایست به من نهفته فرمائی،
آن روز که بود عزم تهراتم.
نه آنکه به کام دشمنان سازی،
رسوای فرنگ و روم وایرانم.
خان ملک ساسانی در توضیح این دو بیت می نویسد: " از این شعر معلوم می شود تبعید او سیاسی بوده است. د از روانه کردن قائم مقام به تهران، عمال سیاست انگلیس خطا هایی که به او نسبت می دادند طوماری تنظیم کرده توسط میرزا ابوالحسن خان ایلچی به تهران فرستادند." ه ی آن می گوید:

اشاره به
"من کیستم آخر ای خدا، کارند،
به شاه کیهانم؟!"

و انگاه رسول نا امین باشد،
یک ناکس، ناسزای کشخانم ."
با خواندن ابیات دیگری از این قصیده؛ می توان به استقلال رای و شهامت ذاتی قائم مقام در ایستادگی در برابر مداخله ی روحانیون در ادار

11 - بفه: لاشه؛ خوان:

12 - - که آرند (که آورند)؛ کشخان: دیوٹ

ی امور کشور و بی پروایی او نسبت به گفته های آنان و فضولی مأموران خارجی، بیشتر پی برد. عباس میرزا به قائم مقام حکم کرده بود که رفتار خود با نوکران انگلیس که در دربارش بودند، میانه روی داشته باشد؛ ولی به جای چاپلوسی و اظهار نوکر صفتی، رک و پوست کنده خطاب به ولی نعمت خود می گوید:

"من، بنده، ولی چگونه ببذیرم، حکمی که بود و رای امکانم؟. این بود سزای من که بفروشی، گاهی به فلان و گه به بهمانم؟"

و سپس با همان بی باکی مخصوص به خود، بی محابا خطاب به عباس میرزا می گوید:

"من قحبه نیم که هر زمان جایی، بنشینم و یک حریف بنشانم." مه می دهد:

"امروز ز هر چه کرده ام تا حال، وز هر چه نکرده ام، پشیمانم. افسوس که پیر گشتم و هم باز، در کار جهان چو طفل نادانم."

بقچه ای از مشوق ها

با تبعید قائم و دوری سیاست، دست ماجراجویان بی فکر و روحانیان جنگ طلب باز تر شد و آن ها برای پیشبرد فتنه انگیزی های خود آزادی عمل بیشتری پیدا کردند. نه تنها روسیه حاضر به درگیری در جنگ تازه ای با ایران نبود بلکه خود عباس میرزا - نایب السلطنه - هم که فرماندهی سپاه ایران به اجبار به عهده ی تمایلی به شرکت در جنگ نداشت. ولی مجبور شد، چون از آن بیم داشت که مبادا ملایان، برجسب ارتداد و بی دینی بر او بزنند و او را که نایب السلطنه ی مملکت بود در بین ملت بی آبرو سازند. خان ملک ساسانی عقیده دارد:

"... سید محمد مجاهد که یکی از روحانیون مقیم عتبات عالیات بود و سال های دراز توسط قنصل انگلیس مقیم بغداد از موقوفات قلابی هندوستان

متنعم بوده بود برای روشن کردن آتش جنگ مامور ایران کردند." جهانگیر میرزا، پسر همین عباس میرزا نیز در تاریخ نو می نویسد: "سید محمد مجاهد اصفهانی از کربلای معلّا با سایر علمای عراق عرب به عزم و برانگیختن خاقان مغفور به اینکار روانه ی

[نواحی غربی و مرکزی ایران] شدند و جمیع علمای عراق و آذربایجان را کلاً در این عزم شریک ساختند. نایب السطنه به هیچوجه صلاح در این جنگ و جدال نمی دید و در خدمت خاقان مغفور [فتحعلی] تمکین این عمل را نمی د . امنای دولت شاهی مثل عبدالله خان امین الدوله و سایرین در خدمت علما و مجتهدین از طرف نایب السطنه مرحوم به طور های دیگر حرف می زدند و علما و مجتهدین را واداشتند که فتوایی بدین نوع صادر شود که هر که بر این مصلحت در این جنگ انکاری نماید ه ی کفار و ملحدین می باشد. نایب السطنه ی مرحوم از این حال آگاه

[] مشاهده . [به ناچار] تمکین این مسأله نمود و جز تمکین و رضا چاره ای ندید و سفرای روس را از تبریز روانه ی سرحد کردند و جنگ شروع شد."

روس ها، تا آخرین لحظه، نهایت بردباری را به خرج دادند و تمامی سعی دیپلماتیک خود را به کار گرفتند تا جنگی رخ ندهد. آنان حتی نمایندگان بعضی از کشور های خارجی از جمله سفیر انگلیس را واسطه قرار دادند تا حضرات آیات را از خر شیطان و خر خاقان پایین بیاورند و راجویی بردارند. ها تا آن جا پیش رفتند که

حاضر شدند، امتیازاتی چشمگیر و یا به قول روزنامه نگاران امروزی؛ "بسته ای از مشوق ها" را به دولت ایران بدهند و از آن گذشته، کاری به کار مُنحصّصان و مستشاران نظامی فرانسوی که به ارتش ایران در امر توپ سازی - هنوز از صنعت موشک سازی خبری نبود - نداشته

. جهانگیر میرزا در این زمینه می نویسد، "خود من از نایب السطنه شنیدم که سفیر روس مُتعهد و گذاشتن مملکت طالش و مغان تا کنار سالیان و [نواحی تحت تصرف روس ها جنگ نخست خود با ایران] . ولی هیچکدام از این تدبیر ها و تشویق ها موثر واقع نشد و جنگ

13 - دست پنهان انگلیس در ایران، نوشته خان ملک ساسانی ص ؛ به نقل از ج

سیاستگران دوره قاجار ص

14 - همان مرجع بالا

ه ی معروف ملانصرالدین چاپ قفقاز، در کاریکاتوری
سربازان ایران و روس با هم مقایسه کرده و در زیر آن نوشته است: "
آرایی سپاهیان از
ه ی راه میهن".



دنباله دارد